

ارداویر افنامه

تسماتای ریشیای

— ۴ —

۵۰

دیدم روان مردی که کوهی بانگشت و ناخون همی کند دیوان از پس بهار
چیدک (۴) نازیانه همی زدند و شیب (۴) همی کردند برسیدم که این تن چه گناه کرد
سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی حدود
مشترک املاک دیگران را سپوخته (عقب برده) و برای خود گرفته است.

۵۱

دیدم روان مردی که باشاه آهنین گوشت از تن همی کشیدند و بخورش همی
دادند برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آن گونه با دافراه برد. سروش اهر و آذر
ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی بیمان دروغ (ز نهار دروغ)
بامردمان کرد.

مژ تحقیقات کا متور علوم اردی

دیدم روان مردی که فیخد چیدک (همه‌یز) و تیر و سنگ و قدام (تبر زین) همی
سپردند برسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان
آن بد کیش مرد است که بگیتی متر و دروچ (بیمان شکنی) بسیار کرد و با مقدسان و
بد کیشان بیمان شکنی کرد چه هر دو مهر است چه بر مقدسان و چه بر بد کیشان ۲.

۵۳

بس سروش اهر و آذرایزد دست من فراز گرفتند و به بر چگانی دایتی ۳ زیر
بل چینود (آوردند؟) و اندر زمین دوزخ را نمودند.

۱ - بتن فرو همی کردند .

۲ - مهر یا میتر فرشته مراقب بیمان ها و سو کنند هاست . این عبارت «چه هر دو مهر است چه
بر مقدسان و چه بر بد کیشان» نقل از مهر یشت اوستاست یعنی مهر برای مقدسان و برای بد کیشان یکسان است .

۳ - چگانی دایتیک همان کوهی است که نخست ارداویراف بقاۃ آن بر آمد و از بل صراط
گذشت اینک باردوم بداننده آن کوه میرسد که دهانه دوزخ آن جاست . بنا بر این نقصی که تصور کرده اند
در نسخه نیست .

اهرمین و دیوان و دروغان و دیگر بسیار روان بد کیشان آن جا گریه و فریاد چنان برمی آوردند که من بآن داشتم (گمان کردم) که هفت کشور زمین لرزاند من که آن بانگ و گریه شنیدم ترسیدم بسروش اهر و آذر ایزد گفتم و خواهش کردم که بآنجا مبرید و باز برید

بس سروش اهر و آذر ایزد بمن گفتند که مترس چه ترا هرگز از آنجا بیم نبود سروش اهر و آذر ایزد از پیش رفتند و من ارداویراف بی بیم از بس بآن تو میثوم^۱ دوزخ اندرون تفرق از رفتم.

۵۴

دیدم آن سیچومند (فانی کننده) بیمگین سهمگین بسیار درد بر بدی و متعفن ترین دوزخ را بس اندیشیدم چنین بنظرم آمد چاهی که هزار واز (هزار باز- هزار ذراع) بین آن نمیرسید هر گاه همه همیزم که اندر گیهان است همی اندر دوزخ بسیار متعفن تاریک روی آتش نهند هر گز بوی ندهد دوم از گوش تاجشم بقدریکه یال اسبان موی دارد آنقدر بسیار مرگ روان بد کیشان اندر ایستادند^۲ و یکی دومی را نمی بینند و فریاد نمی شنوند هر یکی گمان دارد که تنهایم برای آنهاست تو مبک^۳ و تاریکی بیمگنی ورنج و عذاب گونه گون دوزخ که چون یک روز بدوزخ باشد بانگ کند که آخرنه بنید (تمام نشد) این نه هزار سال که ما را از این دوزخ نهلند^۴.

۵۵

دیدم روان بد کیشان کیشان باد افراه گونه گونه چون سقوط برف (برف سوخار؟) و سرمای سخت و گرمای آتش تیز سوزان و بد بوئی و سنگ^۵ و خاکسترو

۱ - تومی توم افعال التفضیل است از لفظ تومی که بمعنی مه آلود است در برهان قاطع تمن بمعنی میغ است و در زبان کردی تم بفتح تا عمه و بخار روی زمین را گویند.

۲ - مراد این است که در مکانی بقدر فاصله میان گوش اسب تاجشم اسب چندان جان مردگان متراکم شده بود که باندازه^۶ موها بی بود که در همان مقدار فاصله دریال اسب توان دید.

۳ - رجوع شود بفصل قبل یادداشت ای صفحه.

۴ - رجوع شود بتوضیحات فصل ۱۸.

۵ - رجم.

تگرک و باران و بسیار بدی، آن بیمین تاریک جای فرود مرد (۱) ورنج و عذاب همی برند.
 برسیدم که این زن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد
 سروش اهر و آذریزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی گناه مرگی
 ارزان (معاصی کبیره) بسیار کرد آتش و رهرا (بهرام) افسرد و پلرود ناواتاک (قابل
 کشتی رانی) رافرود آورد (خراب کرد) و ناراست گفت و گواهی دروغ بسیار داد
 و بسبب کام پادشاهی (غلبه شهوات) و آزوری و خست و لوری^۱ و خشم و ارشکنی (حسد)
 مردم مقدس بیگناه را کشته اند و بسیار بفریفتاری رفته اند اکنون روان آنگونه عذاب
 و بادافراه باید بردن .

۵۶

پس من دیدم روان آنانکه ماران گزند و چون برسیدم که این روانان از که
 هستند سروش اهر و آذریزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که در گیتی به بزدان
 و دین نکیرای بوده اند^۲ .

مرکز تحقیقات متون کلاسیک ایران
 ۵۷

دیدم روان زنانی را که سر می گسلیدند [سرا از تن جدا بود زبان بانگ
 همی داشت . برسیدم که این روانان آن که اند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این
 روان آن زنان است که بگیتی شیون و مویه بسیار کردند و بر سر و روی زدند .

۵۸

پس من دیدم روان مردیکه کشان بدوزخ برند و همی زنند برسیدم که این تن
 چه گناه کرد سروش اهر و آذریزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی
 سروروی و دست شبک (۲) خویش و دیگر ریمنی اندام با آب استاده بزرگ^۳ و چشمه
 و آب جاری کوی شست، خورداد امشاسپند آزد .

۱ - لوری بی شرمی و بی حیائی است برهان .

۲ - نکیرای غیر امین است این دهه بین گناه است در مینوی خرد .

۳ - هر قدر آب استاده بزرگتر نجس کردن آن گناهی عظیمتر است

۵۹

دیدم روان زینکه همیشه گریست پوست و گوشت از بستان خویش همی کند
و همی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه با دافراه برد سرش
اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که کودک خویش را بسبب نیاز
گر سنگی گریان هشت.

۶۰

دیدم روان مردی که تن اندر دیگ روئین کرده اند^۱ او را همی بزند پای
راست او بیرون از آن دیگ ایستاده بود . پرسیدم که این تن چه گناه (کرد) سرش
اهرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بیگیتی (. . .) و لور کاهمی
(شهوت پرستی) و از روی هوای نفس نزد زن شوی مند بسیار رفته همه تن او گناهکار
بود مگر آن پای راست که وک^۲ و مور و مار و کژدم و دیگر جانوران موذی زد
و کشت و بجو کرد.

مركز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
۶۱

دیدم روان بد کیشانی که باو باریدند و درین باز باو باریدند (باعیدند) و ریختند
پرسیدم که او شان که روانانند سرش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان
است که بیگیتی بمینوی . . . دین (بملکوت دین) و به دادار اهور مزدا ناسپاس بوده اند
و به نیکي (سعادت) در بهشت و بدی (شقاوت) در دوزخ و بودند رستاخیز^۳ و تن پسین (حشر)
گومان (مشکوک) بوده اند .

۱ - این کلمه را روئین خوانده اند ولی ممکن است لوید باشد بمعنی دیک و یا تیل بزرگ
سر گشاده مسین چنانکه در برهان قاطع آمده است و در این شعر مرحوم ادیب پیشاوری نیز آمده است
سر از تف چو روئین لویدی بجوش

۲ - وک وزغ است معرب آن وق باشد (برهان)

۳ - رست بمعنی مرده و اخیز برخاستن است رستاخیز بکسر راء بمعنی قیام اموات است نه
رستن بفتح راء و خاستن چنانکه معنی کرده اند .

۶۲

دیدم زنی که بشانه^۱ آهنین سینه و پستان خود همی گسست و درید برسیدم
که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد
گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی شوی و سردار دور گذاشت و
بد بود و خوبستن آراست و با مرد بیگانه آمیزش کرد .

۶۳

دیدم روان زنی که بزبان بریجن گرم^۲ همی لیسد و دست خود زیر آن بریجن
همی سوزد برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافراه برد سروش اهر و
آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش است که بگیتی اندر شوی و سردار خویش
داد پس خوی^۳ کرد و سگ زبان بود و نافرمان برداری کرد و کام او بد کرد و خواسته
شوی دزدید و بنهانی اندوخته خویش کرد .

۶۴

دیدم روان زنی که گریان و نالان همی آمد و رفت و بر سر سوخال (تگرگ؟)
همی آمد و زیر پای روی گرم گذاخته همی رفت و سر روی خویش بکارد همی برید
برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و
آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که از مرد بیگانه نهانی آبتن
بود و کودک تباه کرد از درد و بادافراه آنجا بندارد که فریاد آن کودک شنود و میدود
و دویدن آنگونه گران باو نماید که گوئی بر روی گرم رود و چون بانگ آن کودک
شنود سر روی خویش بکارد همی بر دو کودک بخوهد و او را نبیند و او را تافردا کرد
(قیامت) این بادافراه باید بردن .

۶۵

دیدم روانی چند که سینه آنان را بلجن متعفن افکنده اند داس تیز در پای و

۱ - مراد سیخ چند شاخه است .

۲ - بریجن تنور کماج یزی و یریزی تا به کلی باشد که بر بالای آن نان یزند (برهان)

۳ - یا سخ گوئی و حاضر جوابی .

دیگراندام همی‌رود و پدر و مادر را همی خوانند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان‌هاشان گران بادا فرای برندسروش اهر و آذرا یزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی از پدر و مادر بخشایش نطلبیدند.

۶۶

دیدم روان مرد وزنی که زبان آخته بودند و ماران دهانشان را همی جویدند پرسیدم که این تنان آن که وجه گناه کردند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان اوشان که بگیتی غیبت کردند و همه مردم باختلاف افکنند (۹)

۶۷

دیدم روان مردی که بیکپا بتاریکی دوزخ آویخته است و در دست داسی آهنین داشت سینه و کش خود همی گسست و میخی آهنین بچشم اندر زده پرسیدم که این تن آن که و چه گناه کرد سروش اهر و آذرا یزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که شهر (مملکت) او را بمیانجیکی (حکمت) داشته است و آنچه سزید کردن و فرمودن نه کرد و نه فرمود و سنگ و قفیز و بیمانه کسی^۱ داشت و از درویشان و کاروانیان گریه و (نظلم) نه نیوشید.

۶۸

دیدم روان مردی وزنی که آن مرد را به بهشت و آن زن را بدوزخ همی کشند وزن دست در کوستی (کمر بند) آن مرد افکنده و باو گوید که چگونگی است تا در زندگانی [بودیم] هر نیکی بآئین بود (با هم بودیم) اکنون توبه بهشت و من بدوزخ همی برند و آن مرد گفت چه من نیکان و مستحقان و درویشان چیز پذیرفت دادم و اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک و رزیدم و بیاد ایزدان بودم و دیوان خوار شمردم و در به دین مزدیسان استوار بودم تو نیکان و درویشان و ایزد نیکان (مستحقان) خوارتر کردی

۱ - کس بمعنی کم و ناقص و خرد است کلمه که از آن آمده است چنانکه مس شکل سابق کلمه مه است بمعنی بزرگ و بزرگتر.

وایزدان را نگرینیدی^۱ و بت برستیدی و اندیشه بدو گفتار بد و کردار بد و زبیدی و بدین اهریمن و دیوان استوار بودی^۲.

پس آن زن بآن مرد گفت که بزنگانی همه تن تو بر من سردار و پادشاه (مسلط) بود و تن و جان و روان من آن تو بود و خورش و جان و لباس مرا از تو بود پس تو مرا سیاست و عذاب چهره بآن نکردی نیکی و قدس زی من آمد مرا نیاموختی تا من هم پس از آن نیکی و تقدس کردمی و اکنون سیاست و بدی نیابست بردن.

پس آن مرد به بهشت و آن زن بدوزخ رفتند و آن زن (را) از آن پشیمانی اندر دوزخ بجز تاریکی و عالم تعفن بتیاره نبود (عذابی نرسید).

و آن مرد اندر بهشت از نگر دانیدن و نه آمرزاندن آن زن که اندر دارشن

(ملکیت) باو آمد میان نیکان بشرم نشست.

۶۹

دیدم روان زنان که میخ چو بین اندر هر دو چشم زده اند پائی سر ننگون آویزان . بسیار وك (وزغ) و کژدم و مار و مگس و کرم و دیگر جانوران موذی به دهان و بینی و گوش و اندام شرم اندر رفت و آمد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه با دافراه برد سرش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن زنان بد کیش است که بگیتی شوی داشتند با مرد بیگانه حفتند و سنیطونت (؟)^۳ داده اند گلا و بستر شوی تباہ کرده و شوی آزرده اند

۷۰

دیدم روان زنان که ننگونسر افکنده اند و زوزک (خارپشت) مانند آهن باخار بر آن رسته بتن اندر برده و باز آهیخته اند . . . دیوان و دروغان تعفن و ریمنی بدهان

۱ - خوار شمردی .

۲ - در این نسخه کلمه اهرمن اهرم و کلمه خوانده میشود در اینصورت میتوان آنرا بمعنی منافق شمرد و صفة تمقدم برای لفظ دیوان قرارداد .

۳ - این کلمه غیر ایرانی است معنی صحیح آن پیدانشد ممکن است لفظ سلیطه نیز از این کلمه بیاید که بمعنی زن دراز زبان است . (صراح اللغه)

وینی اندر همی رفت انگشت زبانه^۱ برسیدم که این تن چه گناه کرد و روانان که اند که آنگونه گران بادافراه برند ، سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زنان (است) که بسگیتی پیمان شکنی اندر شوی کردند و شوی را بازداشتند و هرگز خشنود نبود و سلیطوت ندادند.^۲

۷۱

دیدم روان مردی که ماران بژوک^۳ (؟) گردو جو د بهرد و چشم (او) مار و کژدم همی رید و سیخی آهنین بر زبان رسته بود. برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که ک... ن مرز^۴ بسیار کرد و بسبب هوس و لور کامکی (شهو ت رانی) زن کسان را سلیطوت و بچرب زبانی خویش زنان کسان فریفت و... (از شوی جدا کرد؟).

۷۲

دیدم روان زنانی که دشتان (خون حیض) خود همی خورد برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که در ایام حیض پیر هیختند و آب و آتش و زمین اسفند دارند و خورداد و امرداد^۴ آزرده اند بر آسمان و خورشید و ماه نگریه ند و ستورو گوسفند در حیض آزرده اند و مرد بانه را ریمن کردند

۷۳

دیدم روان زنانی که ده انگشت خون و ریم از آنهامی آمد و میریدند و میخوردند و بهرد و چشم کرم همی آمد برسیدم که این روان که وجه گناه کرده اند که روانشان آنگونه بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زنان است کشان روی و موی (عاریه) به پیرایش داد و چشم ایزدان و مردمان را مجذوب (بسته مقید) کرد .

۱ - باندازه يك انگشت .

۲ - شوی را بازداشتند یعنی از نزدیکی منع کردند .

۳ - باغت مرز در برهان قاطع رجوع شود .

۴ - مقصود فرشتگان آب و آتش و زمین است .